



دوشنبه یازدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۶۳ هجری

قیمت
اظهار
قیمت اعلان
بکلیف
سطری
بکعباسی
ده شاهی
چهارده سطر

بیست و چهارم سپتامبر ماه فرانسه سنه ۱۸۷۷ مسیحی
هرگز اخبار و اطلاعات علی مدار الطباعه را
بفرستد در این روزنامه باسم خود او نوشته
خواهد شد

روزنامه علم

امیرزاده سلطان محمد میرزا در جواب عالیجناب قاضی عبدالملک مطلب ادیب
کاشانی نوشته و بمطبعه علمیه فرستاده اند

ایرادیکه بر لفظ قضاوه رفته بود غیر وارد است زیرا که قضاوی مصدر است
فعل مفتوح العین لازم است و مصدر این باب هرگاه دلالت بر حرفه و ولایت
داشته باشد بوزن فعاله بکسر فاء میآید و قیاسی مطرد است چنانکه در کتب
نحویه سطور است اما فعل مفتوح العین القاصر قیاس مصدره الفعول
بضم الفاء والعین الا ان دل علی حرفه و ولایه فقیاسه الفعول بکسر الفاء نحو
الجنایه والاماره پس لفظی که قیاس و قاعده نحوی و صرفی بر او جاری شد
صحیح است آنکه استعمال شده باشد یا نشده باشد و اینکه اظهار کرده
بودند که جواب فهمیده شده است مطلب شما این بود که ابوحنیفه متولی امر
قضا شد تا خلفه حنفی در پهن نکرده باشد و او حث کرده باشد و کفایت
چنانکه در شرح مقررات از خود بدهد و این منافات دارد با معنی بکسر
عن پهنه چرا که لام در لفظ کفایت برای تقلیل است یعنی ابوحنیفه متولی امر قضا
گردید کفایت پهنه خلاصه جوابی داده نشد که چگونه تولیة قضا کفایت از پهن
ابوحنیفه میشود سلطان محمد

امیرزاده محمد ظاهر میرزا نایب وزارت جلیله خارجه نکاشته و بمطبعه علمیه
ارسال داشته اند

اعتراضی که امیرزاده سلطان محمد میرزا در نمره بیست و سه فرموده اند بر
جوابیکه این بنده در نمره بیست و یک عرض کرده ام در صورتی وارد است
که عدد بمعنی مصدر در کلام عرب نیامده باشد و حال آنکه عدد بمعنی مصدر
در کلام عرب لغت فصیح آمده است کما قال الزماح فی تفسیر الیه المبارکه قال
کلثتم فی الارض عدد سنین العلهنا بمعنی المصدر لایمین ملاحظه بنده
عرض کرده ام که نکاهداری شماره خشت خشتالان مقصود باشد

جواب سنوالات امیرزاده سلطان محمد میرزا در نمره بیست و دو در شعر جوی پر
الکتم خیرین رکیب المطایا کره امدم بیت عربی کفته اند حق بجانب است

معنی البه است زیرا که چندان شعرهای خوب در لغت تازی از شعری
سلف وارد است که عدو احمی نتوان تا چه رسد بر این که بقیب احدی را
امدم تمامی اشعار عرب شمرده بعلاوه آنچه عرض شد در روایتی که محمد بن سلام
نموده ترجیح این بیت بر تمامی اشعار عرب نیست بلکه تنها بر شعر فردق برتر
دارد قال محمد بن سلام و ایتا عرا تیا من بنی اسد اعجبنی طرفه و رواه
فقلت له ایها عندکم اشعر (یعنی الفردق و الجرمی) قال بیوت الشعر
اربعه فخر و مدح و هجاء و نسب و کلمات غلبه جرمی قال فی الفخر
اذا غضبت علیک بنو تمیم تر حست الناس کلهم غضابا و المدح قوله
الکتم خیرین رکیب المطایا و اندی العالمین بطون داح و الهجاء قوله
لغض الطرف انک من نهمر فلا کعبا بلغت ولا کلابا و التسیب قوله
ان العیون التي فی طرفها حور قائلنا ثم ل... فتلانا و آنچه در پهن
بکار در موقوفیات کوبد صریح در نبودن این شعر است امدم انا شاعر عرب
قال زبیر بن بکار فی الموقوفات اجمع جماعة من العلماء و الرواة فتذکروا
المدح فقالوا ای الشعر امدم فقال جعفر بن المحسن الیهی قول جریر بعد
الملك الکتب الیهی فقال الزناد لیس هذا لشیء قدیر غیب الرجل فیه
فقال محمد بن الفتح قول الاعشى بن برآء الکلابی و ذی بل لولا کلاب
اراضها و لکنه مول کلاب فعذبا فقال مسلم ان هذا المدح و ایتا التری
من هذا فقال ابو عزیبه قول معنی بن المنزله لحن بن عبد الله بن الزبیر
وانک فرج من قریب و انما تیج الندی منها الفروع الشوارع عموقاة
للناس بطلاء مکة لهم و السقبات المیحجج الدواضع فلما دعوا للموت بللا
مثلم علی حدیث الدهر العیون الدواضع ضاح مسلم بن ابی الزناد ان
حی الوطیس هكذا یكون المدح در روایت مناجیاتی فی الفروع الشوارع
البحور القوارع است و مناجیاتی عموقاة شوارع عموقاة ثبت است محمد ظاهر

امیرزاده محمد ظاهر میرزا جواب مسئله حسابیه نمره بیست و شش روزنامه علمیه
امیرزاده سلطان محمد میرزا و لدر حوم عماد الذوله سوال کرده بودند نکاشته
و بمطبعه علمیه فرستاده و در ذیل ثبت میشود
اگر در تناسب عددی اتصالی طرفین و عدت مراتب معلوم و مقدار مجموع

مراتب مجهول باشد حاصل ضرب مجموع طرفین در نصف عدد مراتب با مقدار
 مجموع مراتب مساوی شود و در این تساوی لازم آید که اگر مقدار مجموع مراتب
 بعد مراتب تقسیم نمایند خارج قسمت مساوی نصف مجموع طرفین باشد پس
 ضعف این خارج قسمت مساوی با مجموع طرفین است فلذا اگر طرف اول را از
 وی که نمایند باقی با طرف اکثر را بر باشد پس در مثالی که صاحب خلاصه بر این
 طریق اخیر وقتی درست آید که اکثر مساوی با عدد مراتب باشد و این هم صورت
 تکرر الاوقتی که طرف اول و قدر نسبت عامه واحد باشند پس تا قدر نسبت
 عامه واحد نباشد این طریق اخیر در دست نیاید و چون در مثال مزبور قدر
 نسبت عامه واحد است طرف اکثر که ۱۴ است با عدد مراتب که ۱۳ است
 باشد و اگر در مثال مزبور قدر نسبت عامه را ۲ فرض نمایم و گوئیم که اولی یک
 دینار گرفت و دیگری ۳ و دیگری ۵ هکذا بعلاوه دو دینار تا آنکه بقایا
 با تمام رسید در این صورت عدد دینا ۹۴ باشد و عدد اولاد هفت
 عمل بطریق اخیر در اینجا درست نیاید زیرا که طرف اکثر مساوی با عدد مراتب
 نیست از آن روی که قدر نسبت عامه علاوه بر واحد است پس ماخذ عملی که
 سائل استعمال فرموده بود این بود که عرض شد
 محمد طاهر

یکی از فضلا بمطبعه علمیه ارسال نموده که طبع شود جواب مسئله این را
 سلطان محمد میرزا

چنانکه شیخ فاضل فرموده بجهت تعیین عدد اولاد باید از ضعف خارج
 قسمت ۷ بکواحد نقصان نمود و مقصود بیان ماخذ این قاعده و تحقیق این
 فقره است که ابا قاعده مزبوره کلی است یا خیر رجوع کنید به نمره بیست و شش
 در دو نامه علمیه این مسئله مربوط یکی از مسائل دیگر علم منابت است و ما قبل
 از شرح به اجابا مطلب این مسئله را ذکر میکنیم

بجهت تعیین حاصل جمع اعداد طبیعی از یک الی حد معینی مثلا ۱۰ قاعده است
 که عدد ده را در عدد ما بعد آن که ۱۱ باشد ضرب نموده نصف کنیم مثلا اگر
 نواجم حاصل جمع ۱۰ را در ۱۱ ضرب میکنیم حاصل میشود ۱۱۰ پس نصف این حاصل
 ضرب یعنی ۵۵ حاصل جمع مطلوب است

پس از تقدیم این مقدمه چون عدد اولاد را فرض کنیم واضح است که جهت
 تعیین ترک کلافه است حاصل جمع اعداد طبیعی از یک الی مراد بقاعده فوق
 معین نمایم از این قرار که مراد عددی که بلا واسطه بعد از اوست یعنی
 در ۱۰ ضرب کنیم و حاصل را نصف نمایم پس ترک انقضی

(۱۰+۱) م خواهد بود و چون از طرف دیگر پس از آنکه ترک را با التی
 قیمت نمودند بجز نفر دینار رسید پس مقدار آن ترک ۴ دینار

چون طاهر علمیه التی تقسیم نمود عدد ۹۴ دینار رسید

بوده و از این قرار این تساوی حاصل است $(10+1) \times 11 = 110$
 چون در این دو حاصل ضرب مساوی ضرب مشترک است لازم است
 که مضروب نیز مساوی باشند یعنی $11 \times 5 = 55$ و با آنکه
 چون از دو مقدار متساوی بکواحد مضروب نمایم حاصل میشود مساوی
 یعنی بجهت تعیین مر که عدد اولاد است باید خارج قسمت ن را ضعف
 و از آن بکواحد نقصان کرد

میرزا عبد الرحمن خان مهندس ولد صدیق الملک در جواب پسرزاده سلطان محمد
 نوشته اند

قاعد شیخ فاضل ماخذ از برای پیکر شده قاعده کلیه نسبت از نواد
 میشود ماخذ عمومی فور موطای تناسب عددی و تناسب هندسی است
 فورمول این ماخذ این خواست $(n+1) \times n = 2 \times 13 = 26$
 نتیجه عمل ۹۱ = ۵ و ۱۳ = ۷
 عدد اولاد $n = 13$
 ضرایب اولاد $x = 7$

عبد الرحمن
 پسرزاده محمد طاهر میرزا نایب وزارت خارجه مینکار د

این بند محمد طاهر در کمال تاسف بحضور دانشندان عرض نمیدارد که در
 دم این بند سؤالی چند متعلق بحیثیت در تحقیق شخب نمودم و در
 دو از دم شنیدم لوصاحب مرتب جوابی فرمود داشتند و در نمره چهارم
 بر اجوبه مشارالیه اعتراضاتی چون وارد بود نکاشتم و بعد نه از جانب
 مشارالیه و نه از جانب دیگران کسی متعرض جواب نشد و سئوالات این بند
 بلا جواب ماند و همچنین در نمره شانزدهم سئوالی متعلق بآداب نمودم
 تاکنون که چندین نمره بطبع رسیده اثری از جواب ظاهر نگردد

صد هزاران کل شکفت بان مرغی برخواست عند اینا ترا چه پیش آمد
 چه شد محمد طاهر

بقیه صحبت سادات طبیعی و هیت
 ترجمه میرزا کاظم معلم علم طبیعی و شیمی
 محضو چه مصرف طلا که نتوانسته اند بسازند

کاظم بنا بر این شقام مثل کهنایران فاسد العقیده چنان کان میکنند
 که بقیه از طلا در دنیا متاع کرانها بافت نمیشود تا ملکن و ملتفت باش
 طلا چه مصرف دارد در صورتیکه متاع و جنسی در میان نباشد که بان طلا
 تحصیل آن متاع کنیم بواسطه ترکیبات صنعتی اجسام مختلفه است که این
 صنعت بدست میآید مثلا بلور و شیشه اختراع کرده اند که کترین فایده آنها
 لاین است که حاجب باور اینستند و از پشت آنها روشنائی وارد منازل ما

و حال آنکه در فابسته است و از سرفا محفوظ و هم چنین بواسطه ترکیبات
 صنعتی است که صنایع اختراع شده و بواسطه آن جامه چرکین پاک و سفید
 میشود و قند ساخته اند که کام بزرگ و کوچک را شیرین دارد و کاغذ تزیین
 داده اند که باد و ستان دور افتاده خود را سال و مرسول داریم و بواسطه
 ترکیبات شیمیایی است که رنگهای مختلف بدست میآورند و اقشروا
 وصفه های نقاشی را رنگارنگ میکنند بعضی که معاین رنگهای طبیعی
 شده اند و با علم و عمل تجزیه و ترکیب اجزای مختلفه الماهیه دواهای
 متعدده میسازند که هرگز در زمان دردی و علاج ناخوشی شده اند
 اما میدانند همه این چیزها را که کفتم بجهت قاعده میسازند
 بدانکه این چیزها را بواسطه انقلابات بسیار عجیب بدست میآورند
 که باور نمیتوان کرد و در نظر شخص بی اطلاع مانند جادو چشم بندگی
 من درین باب علی الهجاء و مثل برای شما بیشتر بنویسم که چنانچه در
 شهری متکه شغلش منحصر است بجمع کردن پارچه های کهنه و سوراخ
 کتیف که بجهت وجه بجهت کاری بر نمیشودند بلکه من در فرنگستان دیده
 که علاقی بر کهنه جمع کردن این مردمان فقراستخوان هم دو کوسه و بازار
 جمع میکنند اما میدانند که با این کهنه و استخوان چه میسازند بقیه انکو
 بگویم تعجب خواهی کرد بدانکه با کهنه های کتیف کاغذهای سفید و لطیف
 بسیار اعلام میسازند که نور روی آنها مشق میکند و با استخوانهای
 ناپاک صومع زغالی میسازند که بان زغال قندهای سفید مکرر روی
 سفید و پاکیزه میکنند و تو با کمال لذت آنها را میچاشی
 احمد ابا است مینویسند که چنانچه چیزی باشد دل آدم از خوردن
 قند دوسی هم میخورد
 کاظم چنین نیست که شما گمان میکنید هنر آنانیکه علم با عمل شیمی دارند
 سبب میشود که کتیف ترین چیزها تبدیل میشود بلبطیف ترین چیزها که استبا
 تحمل میشوند تا آنکه جهت لوازم زندگی مصرف کلی و عمده دارند در این
 هنر است که دانش آنها خیلی پیش از ترک و ورود جادوگران کار میکنند
 محمود چنین گمان میکنم که من کم کم از علم شیمی خوشم بنیاید
 احمد من هم طالب آن شدم
 محمود ابا ای که شخص مصنوعا با اکثرین و نپید رژن میسازد بر
 خوردن هم خوب است
 کاظم بجز استاز با تانیکه هو اندارد آبی که نامش نوشیم همیشه
 اندک هوای دارد و از باب همین جزئی هوای است که ماهی در آب تنفس میکند
 میکند پارچه های پخی که بلوری و صاف نیستند و آن دانه های که در آن
 دیده میشود اغلب بواسطه حبابهای هوای است که در میان بیخ میجوس ماند

کاهی آب های متعارف هم بواسطه نداشتن هوا بجز منزه میشوند در بنص
 اگر آنها را در هوا با چوبی بهم دهند کوارا میشود زیرا که بواسطه این عمل هوا
 در آب داخل میشود
 احمد با وجود اینها بسیاری از آنها هستند که مجاورند با هوا و باز بسیار بداند
 کاظم اب در پارچه ها و مردابها عموما کوارا نیست زیرا که حلقه در آنها میروید
 و میپوسد و علاوه بر این آنها تجدید نمیشوند با آنکه بسیار کم تجدید میشوند
 آنها را که در مجاورت هوا جاری میباشند بسیار کوارا و سازگارند آب
 باران بسیار خالص است و آبهای قنات و چشمه ها کاهی خوب اند و کاهی
 هواندارند و کوارا نیستند گویند فلان آب سنگین است و کاهی نیز آنها
 عبور میکنند از بعضی زینها که مواد خارجی که در معبر و مجرای خودی
 پایند یا خورد همراه میبرند و آن آنها از مصرف معاش خارج میشوند
 مثلا ای که از زمین کچ داری عبور کند قدری ماده کچی یا محلول میسازد
 دیگر آن آب صلاحیت طبع ندارد زیرا که آن کچ خوبه بقول راست
 میکند و نمیکند از پیزد و چنین آبی در شست و شوی با صنایع هم
 به صرف است زیرا که ماده کچی آن با صنایع دانه های سختی میسازد که
 بچسبند و حل نمیشوند و علاوه بر این آبهای معدنی بسیار یافت میشوند
 که آهن و کوبک و بعضی اجسام دیگر دارند بنا بر طبیعت ارضی که از
 آنها عبور کرده اند
 احمد چرا بعضی از این آبهای معدنی گرم هستند
 کاظم بجهت اینکه منبع آنها در سر چشمه های بسیار عمیق اند در
 زمین واقع است و شما میدانید که در جاهای بسیار عمیق زمین
 حرارت زیاد دارد
 احمد اب در پارچه قدر بد است و نوشیدنی نیست
 کاظم بجهت اینکه نمک طعام زیاد داری دارد نمک آن مخلوط با آب شود
 با محلول در آن گردد طعم شور و بیانیست و چون نمک تو هم میسازد و هم
 گرم میسازد ولی ملتفت لفظ باش من کفتم مخلوط با آب و نکفتم مرکب
 آب بجهت اینکه وقتی دو جسم با یکدیگر مخلوط اند مانند آب و نمک و آب
 و قند و آب و شراب هر یک از این دو جسم خواص مختلفه خود را از دست
 نمیدهند و هر دو جزو جرم استوان شناخت چنانکه از چسبندگی مخلو
 میشود که در آبهای شور با شیرین با مخصوص نمک با قند با شراب است
 اگر چه رنگ شراب سفید هم باشد ولی وقتیکه با چند جسم مرکب باشند
 نه مخلوط جسم ثانوی بوجود میآید که بکلی مختلف و متباین است با
 آن دو جسمی که مانده تولید آن شده بودند مثلا در آب بچسبندگی صفات
 اکثرین و ایدرژن که در جزو عنصری آن هستند دیده نمیشود و صفات

دیگری در آن آب موجود است که یکی از صفات آن دو بخار متمایز است پس آب مرکب است که از اجتماع حقیقی یعنی ترکیب باطنی آن دو بخار تولید شده است و آب نمک و افشره و قند محلولی از نمک و قند میباشد و قند و قند یعنی مخلوط با نمز و جی از قند و آب و نمک میباشد و به هولت بواسطه جوشاندن نمک و قند از آب جدا میتوان کرد ولی از جوشاندن آب اکسیرن و ایدرژن انرا از یکدیگر نمیتوان جدا نمود **بقیه در نمره انبه**
بقیه اخبار صبر از نصرت طبیب مخصوص ملک شینا که
قال القنونی

این لوله واقع در صدر و بطن را مجرای غذا گویند علاق بر این مجلوی راست در پنجاب خارج یکید واقع است و این یکی از اجزا و آلات غذاست و او را از دو موضع ارتباط است مجرای غذا یکی از معد و دیگری از اثنا عشر از مجرای معدی شربات وارد یکید شوند و از مجرای اثنا عشری صغرا وارد آن گردد علاوه بر یکید عروق دقاق صغرا کثیری موسوم بعروق ماسا در بقا محبط اندام غارا و از آن جذب مایه غذا کرده با غانت عرق که مستحق بنهر الصدراست داخل و در بدلت تحت ترقوی ابرو نماید علاوه بر عروق ماسا بقا غن طویلی موسوم بلوز المعد ملصق با اثنا عشر است و رطوبتی مخصوصی از آن با اثنا عشر ^{مستحق} جهت حل مواد نشاسته و اقصد در غذاها علاق بر غن لوز المعد غده کثیری در دهان پراکنده اند و از آنها رطوبتی شبیه بر طوبت لوز المعد مترشح شود در میان غذا بجهت حل مواد نشاسته و مبدل شدن آنها بقند

چون غذا وارد دهن شد بواسطه مضغ و رطوبت دهن مواد نشاسته تبدیل شود بیک نوع قندی که عوام انرا اسمنو گویند پس از آن با غانت از دراد و بلع وارد معدن شود و رطوبتی مخصوصی از قنده معدن مترشح گردد در آن مواد آذینه انرا که از قبیل گوشت و تخم مزج و نان است منحل نماید پس از آن بواسطه حرکت دودی معدن تمام غذا وارد اثنا عشر گردد و اثنا عشر بواسطه ریزش صفرای مراره در آن تمام مواد دسه اش حل شود و بواسطه ریختن رطوبت لوز المعد بقیه مواد نشاسته اش مبدل بقند گردد انگاه با غانت عروق ماسا بقا صافه ان منجذب شده چنانکه ذکر شد وارد نخر الصدرا و از آن داخل و در بدلت ترقوی ابرو شده جز در دم عمومی گردد قبل از آنکه وارد معدن شود بعضی از صافه غذا از خلق و کلو و دهن جذب بدن شود چون بمعدن وارد شد مشربات از قبیل شرباب و آب و غیره منجذب یکید گردد چون با مغا وارد شد رفته رفته تمام شرب قابل تغذیه بر آن جذب کردند و مابقی که صلاحیت جذب را ندارند از ^{مستقیم} دفع شوند

دوی آلات غذا را جمعا غشای موسوم بصفاق احاطه نموده است و از آن ترشح رطوبتی مخصوصی کردد بجهت سرکاهداشتن آنها و در خلف معدن طرف چپ در جزه تحتانی اضلاع غذا واقع است موسوم بطحال که هنوز عمل طبیعی او معلوم نشده است اگر چه قدما او را محل سودا دانستند محل سودا دانستن انهم مانند مطبخ دانستن کبد است

در جوف صدر دو عضو اصلی واقع است یکی قلب که مبدع عروق است و دیگری ریه که منبع حرارت است اما قلب در طرف ابر صدر واقع و صنوبری شکل است قاعده اش بفرق و نقطه اش در تحت است و بواسطه دو غشای صلیبی جوفان منقسم بچهار قسمت شده است دو قسمت فوقانی و دو قسمت تحتانی و دو قسمت فوقانی را دملین برین و دو قسمت تحتانی را بطنین قلب گویند یکی ابر و دیگری همین از بطن ابر شریان رویند و بجمع بدن پراکنده شده است و از بطن همین ورید

شریان چونکه لیاقت تغذیه بدن را دارد میبرد و رید چونکه لیاقت تغذیه بدن ندارد بر میگرداند و بقلب اخل میکند

اما ریه از جمیع جهات قلب محبط و تمام جوف صدر را ممتلی ساخته است و غشای صفاق موسوم بغشای جنب و الا احاطه نموده است

ریه مرکب است از شعب علاط و دقاق قصبه و جنبانهای کوچکی که در منتهای آن شعب واقع اند و کلیه قوع قبض و بسطی در اجزا ریه ^{جوان} تا هوای مستنشقه بتواند خارج و داخل گردد خلل و فرج ان شعب و جنبانها را اجزاء محلی ممتلی ساخته است

در فضای خرد دهان دو مجرای است یکی جهت دخول اغذیه و دیگری جهت خروج اهو بهر است اولی را صری و ثانوی را قصبه الریه گویند بجهت آنکه غذا داخل مجرای هوان شود مکبی خلق شده که در وقت دخولش دهن قصبه را گرفته مانع از دخول ان شود

در بطن در جانب خلف مابین ظهر و قطن دو غده لوزی الشكل واقع است موسوم بکلبه عمل او تجزیه بول است از خون

در عمق خاصرتین و در قدام مستقیم کلبه است صفاق موسوم بمثانه عمل آن نگاهداری بول است مابین مثانه و کلبه دو مجری است که موسواند کلبه بول عمل آنها آوردن بولست از کلبه بمثانه

در زنان مابین مثانه و مستقیم التي بغلیه شکلی واقع است موسوم بریم و او را چهار زنانه است دوی از آنها موسوم اند به بیضتین و دوی دیگر ^{اند} بقرن الرحم عمل بیضه تولید تخم زن است و عمل قرن الرحم جذب گرم منی است پس از آنکه وارد شد در رحم و مجاور کردن او را با تخم زن تا مدتی که لانه اوست **بقیه در نمره انبه** محمد من